



ماهنامه آذر (سوی) ۳۶۶



روزگار

فرزانه استاد !
 با من بگو ، در عشق این جان های نارنگ
 کی می توان نوری برافروخت ؟
 یا روی این ویرانه ها
 کی می توان صلحی برافراشت ؟
 ای جنگل آهن ، به تدبیر سو آباد ؟
 کی می توان در باغ این چستان گریان ،
 روزی نهال حندهای کاشت ؟
 فریدون مشیری

۲۹۷

دفتر دهم سال نهم

و چالا ، پس از هفت سال جنگ :

بسیج عمومی !

رحیم شریفی : چرا بختیار به میدان آمد ؟ + ابراهیم یزدی :
 سیاست « هویدا و چماق » بختیار ! (همراه با نامه ای از
 حسن نزیه) + ا.ع. زرافته : چرا گوی بختیار را نخست وزیر
 کرد ؟ (روایت تیمور بختیار با شاپور بختیار)





قاریقی خواهم ساخت
خواهم انداخت به آب
دور خواهم شد از این خاک غریب
که در آن هیچکسی نیست که در بیشه عشق
قهرمانان را بیدار کند ...
پشت دریاها ، شهری است
که در آن پنجره ها رو به تجلی باز است .
بام ها ، جای کیوترهائی است ،
آکه به قواره هوش بشری می نگرند
نست هر کوکب ده ساله شهر ،
آشاخه معرفتی است .
مردم شهر به یک چینه چنان می نگرند
که بیک شعله ، به یک خواب لطیف !
« سهراب سپهری »

xalvat.com

روزگار نو

ماهنامه دی (جدی) ۱۳۷۰
دفتر یازدهم - سال دهم - شماره مسلسل ۱۱۹

اروپا ! اروپا !



دی ۱۳۷۰

گالری کلتور

ماقنامه دی (چدی) ۱۳۷۰ - شماره یازدهم
(سال دهم) روزگارنو
حای خبهرها و پیشامد های آذر ماه
۱۳۷۰ هجری شمسی
از ۲۲ نوامبر تا ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱ میلادی

درباره چیست؟	از کیست؟	در کجاست؟
قصه ۷۵ ساله بود و نبود شوروی ! (فتح باب)	سردبیر	۲
کدها من هرچه کرد آن آشنا کرد ؟ (بای بسم الله)	اسمهیل پوروالی	۶
آمریکا و گروگان گیرها و دنیوزویله	هیئت گزارشگران	۱۰
بودجه ده هزارمیلیارد ریالی ایران پکیج و بیندهای تهران	۱۱
سرمایه گذاری برای گسترش صنعت پتروشیمی	.	۱۲
تور آفریقائی رقصتجانی اسطوره جان قیتز جوالد کندی ا	علیرضا تووی زاده س . شهرزاد	۱۳
هیچ پیش آمده ؟ چرا بختیار میدان آمد ؟	سعیدی سیرجانی	۱۴
زادگاهم سراب ... هنگام پیلاریست (شعر)	رحیم شریفی	۲۰
پانصدمین سالگرد کشف آمریکا دکتر امینی و آزادی مطبوعات از مطبوعات ایشیا و آنجا ...	مرتضی نگاهی	۳۰
رشد ناموزون کشورهای بزرگ صنعتی دنیای اول و دنیای دوم وژیم لازم نیست	فریدون مشیری	۳۶
تاریخچه گستاریکا یا سوتیس آمریکا در جستجوی پدر ا	د . شیخاوندی	۴۳
کش و واکش های سیاسی تاجیکستان قصه پر غصه من و ایران من اتحاد اروپا و افتراق انگلستان (تای نت)	ا . پ ع . پ دکتر فریدون کشاورز پاپور روزاسانی	۴۴ ۵۵ ۵۸ ۶۶ ۷۶ ۸۷
	امیر افتخار شهریار	۹۱ ۹۵
	ابوتراب مستوفی بامشاد	۹۵ ۱۰۲
	مصاحبه با احمد میرفتندرسکی	۱۰۸

xalvat.com

روی جلد : تصویری بناسبت اتحاد اروپا از مجله، تاہم آمریکا
پشت جلد : کاریکاتور جان میجر کار گروه سلیمانی مقیم شهر آتلانتا

روزگار نو



دی ۱۳۷۰

۳۰



چرا بختیار به میدان آمد !؟

xalvat.com

درست سیزده سال پیش بود ... که شاه قبل از اینکه ایران را ترک کند، از خیر حکومت نظامی از هاری گذشت و از شاپور بختیار خواست تا دولت تازه ای تشکیل بدهد، دولتی که ۳۷ روز بیشتر عمر نکرد ... و حکومت منتخب خمینی که ریاست آن با دوست و هم مسلک بختیار، مهندس بازرگان بود، ته مانده بساط « مشروطیتی » که بختیار میخواست آن را زنده کند برچید و نظام تازه ای جانشین آن کرد که خود در وصف آن بعد ها درگیر این سؤال شد که : « جمهوری اسلامی چه ارمغانی جز درد و مرض و رنج و فلاکت و بدبختی برای ملت ایران آورده است ؟ »

ما برای اینکه شمه ای از واقعیت های آن روز و روزگاران را، زنده نگه داریم، از آقای « رحیم شریفی » که سالهای سال بار غار دکتر بختیار برده است، تقاضا کردیم که مختصری از آنچه می دانند برای ما بازگو کنند و این مختصری است از مفصلی که از ایشان شنیده ایم و این البته همه جوانب امر نیست ... که همه چیز را همگان دانند و باشد که دیگران نیز خاموش ننشینند و آنچه می دانند روی دایره بزنند.

آشنائی نگارنده با دکتر بختیار از سال ۱۳۳۰ آغاز شد، در آن سال من به عنوان نماینده کنگره حزب ایران از مشهد به تهران آمده بودم و در چند روز اقامت در تهران با او آشنا شدم و بعلمت اینکه از طرف کنگره عضویت کمیته مرکزی انتخاب کردیم، در تهران ماندم و فعالیت پرداختم. در انموقع من که جوانترین عضو کمیته مرکزی حزب ایران بودم و سری پر شور داشتم، چون بختیار را مردی مبارز و صریح و عاشق دموکراسی یافته بودم، او را بعنوان مسئول سازمان جوانان حزب ایران به کمیته مرکزی پیشنهاد کردم که تصویب شد. از آن به بعد رابطه ما که در آغاز جنبه آشنائی و هم مسلکی داشت، بتدریج بدوستی صمیمانه ای مبدل گردید که این دوستی در تمام دوران زندگی اش ادامه یافت تا آنجا که در ساعت ۱۰/۳۰ صبح همان روزی که ترور شد بمن زنگ زده و قرار شام گذاشته بود. از این دوران طولانی رفاقت، من خاطره های زیادی دارم که چند مورد از آن را که مربوط به زمان نخست وزیری او است اینک نقل می کنم:

دکتر بختیار در کتاب یکرنگی خود می نویسد: « تا آخرین روزها، پادشاه آماده بود یا هرکس کنار پیاید جز با پیروان مصدق » این حرف بختیار درست بود زیرا پاره ها، شاه در مصاحبه هایش جبهه ملی را خطرناک تر از حزب توده دانسته بود و در جبهه ملی بیش از هرکس با بختیار سر عناد داشت. چون چندین دفعه پیشنهاد شاه را برای قبول پست و مقام رد کرده بود و با وجود تحمل زندانهای مکرر و از هم گسیخته شدن کانون خانوادگی اش، همچنان به مبارزه خود برای استقرار دموکراسی در ایران ادامه میداد.

پدینسان نامزدی بختیار به نخست وزیری از سوی شاه برای آنکه از این سوابق آگاه بودند شگفتی آور بود. در این زمینه مرحوم عبدالله انتظام بمن گفت: « شاه برای اداره مملکت و واگذاری مقام نخست وزیری به یکی از آقایان دکتر صدیقی، دکتر سنجایی و دکتر بختیار یا شورای عالی نظامی خود تیانل نظر کرده بود. آنها نظر داده بودند که دکتر صدیقی مرد بزرگوار است ولی معلم است، دکتر سنجایی شایستگی این کار را در این شرایط ندارد ولی بختیار شجاع و وطن دوست است مع هذا بختیار آخرین نفری بود که شاه به او پیشنهاد نخست وزیری کرد ».

آقای انتظام می گفت: « پیشنهاد دکتر صدیقی این بود که شاه باید در گوشه ای از ایران - شمال یا جنوب - استراحت کند و شورای سلطنتی وظایف سلطنت را برعهده بگیرد. وقتی شاه این پیشنهاد را نپذیرفت، در مرحله دوم به سنجایی رو کرد. با توجه به بحرانی بودن اوضاع و وضعیت دکتر سنجایی، من و آقای دکتر امینی تبادل نظر کردیم و تصمیم گرفتیم که موقعیت کنونی و نقشی را که جبهه ملی می تواند و باید برای نجات مملکت بر عهده بگیرد به دکتر سنجایی گوشزد کنیم. بهمین دلیل آقای دکتر امینی، ایشان را بشام دعوت کرد. وقتی منزل آقای دکتر امینی و سه نفری نشستیم و صحبت کردیم و به او گفتیم که وظیفه سنگینی برعهده جبهه ملی و او گذاشته شده و



خواستیم که موضوع را با دید مثبت نگاه کند. اما متأسفانه در دیداری که او با شاه داشت، شاه او را ضعیف یافت و گفت این، آن کسی نیست که در شرایط فعلی بتواند مملکت را اداره کند و چنین شد که بسراغ بختیار رفت. « این مطلب را بعدها آقای دکتر امینی هم، در دیداری که در سال ۱۹۸۰ در پاریس با ایشان داشتم تأیید کرد. من در آن روزها در تهران نبودم زیرا برای حل بحرانی که بر اثر عدم ارسال نفت به تهران بوجود آمده بود با مهندس حسینی بجنوب رفته بودیم. اما تلفن های مکرر آقای دکتر سنجابی به حسینی و اصرار او برای مراجعت من به تهران برای معانعت از قبول مسئولیت نخست وزیری وسیله بختیار، موجب مراجعت من به تهران شد. با نبودن هواپیمای اختصاصی کارکنان فرودگاه ما، آمدن من به تهران مشکل بود تا بالاخره روز نهم ۱۱ دیماه ۱۳۵۷ یک هواپیمای هندی که آمده بود خانواده های کارکنان خارجی نفت را از ایران خارج کند وسیله شرکت نفت آماده شد و مرا تک و تنها سوار کرد و راهی تهران شد و در فرودگاه مهرآباد مرا پیاده کرد و بلافاصله پرواز نمود. از آن بالا تهران منظره یک شهر جنگ زده را داشت و همه جا آتش بود و بود.

از فرودگاه به منزل آقای دکتر سنجابی رفتم. او با خانم قصد خروج از منزل را داشت، گزارش مختصری دادم و بنا به توصیه ایشان راهی منزل دکتر بختیار شدم. در مسیر از فرودگاه تا منزل دکتر سنجابی همه جا راه پندان بود و لاستیک آتش زدن در خیابانها برای قلع کردن عبور و مرور و علاوه بر این، آتش زدن سینماها و بانک ها در شهر محیط تا آرام و عصبی بوجود آورده بود.

وقتی من به منزل دکتر بختیار رسیدم او در ایوان مشرف به کتابخانه آتش مشغول نوشتن اولین پیام تخصص و زیرش بود. پرسیدم چه می کنید؟ جواب داد برای اولین بار بعد از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ یک تخصص وزیر دارد نطقش را خودش می نویسد و از ۲۸ مرداد بنام کودتای ننگین نام می برد. دیگر چه میخواهید؟ گفتم اینها کافی نیست خیلی چیزهای دیگر. دکتر بختیار گفت: عصر من تزد شاه می روم و تو ساعت ۹ اینجا باش تا بنشینیم و حرف بزنیم و به خانم و بچه ها هم بگو که تو برای یک هفته به منزل نروای وقت.

من در ساعت مقرر بمنزل دکتر برگشتم. او تازه از دربار رسیده بود. باتفاق سر میز شام رفتیم. من پرسیدم که چرا این کار را بدون طرح در شورای جبهه ملی و کمیته مرکزی حزب ایران انجام داده اید؟ شما که در تمام مدت عضویت در حزب ایران، قریب با انضباط بوده اید؟

دکتر بختیار گفت: « اولاً اکثریت اعضای جبهه ملی از مدتها پیش از کم و کیف جریان باخبر بودند و از آنچه در پیش بود آگاهی داشتند و هیچکس در جبهه ملی مخالف این امر نبود که یکی از سران جبهه ملی در شرایط حساس کنونی زمام امور را در دست بگیرد. وقتی بیژنهاد نخست وزیری به من شد بلافاصله سراغ دوستان رفتم و در منزل آقای مهندس حق شناس موضوع را با حضور آقایان زورک زاده - عزالدین کاظمی - علی اردلان - عبدالصمیم دانشپور و دکتر سنجابی در میان گذاشتم و توشیح



دادم که شاه تمام پیشنهادات مرا که شامل آزادی مطبوعات ، آزادی زندانیان سیاسی و اجرای کامل قانون اساسی است پذیرفته و مهمتر از همه اینها قبول کرده که طرح ۸ ماده ای پیشنهادی دکتر مصدق را به مجلس شورای ملی بپذیرد و قوای آن را در موقع معرفی کابینه بخواند.

دکتر سنجابی بلافاصله گفت : شاه دروغ میگوید . او حتی از مملکت هم نخواهد رفت و در امور دولت کارشکنی خواهد نمود . در جواب آقای دکتر سنجابی توضیح دادم که اتفاقاً او در خروج از کشور عجله دارد و بمن گفته است : « در نظر دارد سفری بکند ولی فعلاً نمی تواند جزئیات آن را مطرح نماید ولی ظرف دو یا سه روز آینده خواهد رفت. »

دکتر سنجابی گفت چرا این پیشنهادات را از من نپذیرفت ؟ به او گفتم حاضریم امروز ساعت شش بعد از ظهر که نزد شاه میروم از او خواهش کنم پشما اجازه حضور بدهد تا مطالب را در مقابل خود شما تکرار کند . دکتر بختیار اضافه کرد که فکر من این بود که از شاه خواهش کنم با توجه به اینکه دکتر سنجابی رئیس شورای جبهه ملی است و ده سال از من بزرگتر است ، اجازه دهد من به نفع او کتار بروم . قرار شد عصر این برنامه را اجرا کنیم و غیر از این مطلب ، احدی با اصل موضوع مخالفتی نداشت . حدود ساعت ۳ بعد از ظهر تلفن زنگ زد و وقتی گوشی را برداشتم دکتر سنجابی بود که گفت حالا که شاه نظر مرا نپذیرفته ، آمدن من نفعی ندارد و شما هم دارید تمره می کنید . به ایشان گفتم مملکت دارد از دست می رود ، وقت این حرف ها نیست . من سرمایه زندگیم را برای خدمت به ملت گذاشته ام ، اما متأسفانه شما شجاعت و شهامت روپرو شدن با مشکلات را ندارید و برای نخست وزیر شدن بدترین راه را انتخاب کرده اید که آن تمکین از آخوندها و تسلیم مملکت به آنهاست . دکتر بختیار در ادامه سخنان خود گفت : این آقایان سرشان با آخوندها در یک آخور بند است . فروهر و شاه حسینی دائم با دار و بسته خمینی در تماس هستند و جزو وزرای آینده رژیم آخوندی می باشند . دکتر سنجابی هم خواب نخست وزیری خمینی را می بیند و حتی اگر یادت باشد آقای مدنی در جلسه شورای جبهه ملی پیشنهاد کرد برای اعلام فعالیت جبهه ملی بطور رسمی ، تلگرافی از خمینی کسب تکلیف کنیم . با این ترتیب اگر من موضوع را در شورای جبهه ملی مطرح می کردم بجای نمی رسید در صورتیکه برای من مثل روز روشن است که آخوندها با نقشه و برنامه می آیند و مملکت را به روز سیاه خواهند نشانند . و چون باین امر یقین دارم سکوت در مقابل این حوادث را یک نوع خیانت می دانم و فکر می کنم که یک نفر باید فدکاری کند و مردانه به میدان بیاید ولی امید موفقیت بسیار ناچیز باشد . من با آگاهی به عثمت کار پا به میدان گذاشته ام و حسابم نیز این است که اگر موفق شوم مملکت نجات یافته است ولی اگر شکست بخورم شورش منوچه خردم خواهد بود .

این را باید اضافه کنم که دکتر بختیار با وجود پافشاری های اعضای شورا ، در هیچ يك از تظاهرات کذائی عید فطر و عاشورا و تاسوعا شرکت نکرده بود زیرا حضور



در این تظاهرات را در حکم آب ریختن به آسیاب آخوندها می دانست.

و اما در مورد حزب ایران

دکتر بختیار گفت : « حتماً یادت هست سه ماه قبل که پلنوم حزب ایران در همین منزل تشکیل شد (اواخر شهریور ۱۳۵۷) آقای ابوالفضل قاسمی طرحی را قرائت کرد که در آن مبارزات ضمنی مهمتر از مبارزات ملی شدن نفت عنوان شده بود و پیشنهاد می کرد که حزب ایران، این جریان را تأیید و با خمینی همکاری کند، و دیدید که من بشدت با آن مخالفت کردم و گفتم اگر این جریان تصویب شود من یکی نخواهم ماند که خوشبختانه این پیشنهاد با مخالفت اکثریت اعضاء روبرو شد و تصویب نگردید. »

به دکتر بختیار گفتم، حرفهای شما را قبول دارم ولی بنظرم میرسد که خیلی دیر شده است و توفیقی در کار شما نمی بینم معیناً بدون قبولی پستی در کنار شما خواهم بود. پنج شبانه روز در منزل دکتر بختیار ماندم و اولین کسی بودم که صبح شنبه ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ پا به نخست وزیری گذاشتم و جزو آخرین افرادی بودم که روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از خداحافظی، او را ترک گفتم.

آن شب و روزهای بعد بیشتر وقت ما صرف تعیین وزراء شد، کمتر کسی شهادت به میدان آمدن را داشت. اغلب حاضر به قبول مسئولیت نمی شدند. بعضی ها هم پا پیش می گذاشتند ولی با توجه به جو موجود، پس می کشیدند. یکی از این آقایان، هم مصلک قدیمی من، آقای نظام الدین موهّد بود که ۴ نفر از دوستان را برای وزارت خود واسطه قرار داده بود و با اینکه دکتر بختیار معتقد بود که او آنمی متقی است، ملی الخصوص که گزارشی از آقای دکتر باستانی مسئول حوزه اش رسیده بود که آقای موهّد بدلیل شرکت در جلسات قرائت قرآن از آمدن به حوزه ها بعلت نداشتن وقت عذر خواسته است، با پا فشاری دوستان و اصرار من اسمش را در لیست وزراء نوشتم ولی در روز شرفیابی چا زد و تلفتی معذرت خواست. از این قبیل گرفتاریها زیاد بود. بالاخره تعداد معدودی افراد فداکار و خوش نام ولی نا مستحاش به میدان آمدند و جز یکی دو نفر بقیه ایستاده گی نشان دادند و تا آخر خط خود را کشاندند. در این میان آقای دکتر مدنی که کاندیدای پست وزارت کشور بود، با اینکه روزهای سه شنبه، هر هفته در نخست وزیری با دکتر بختیار غذا میخورد، بالاخره بجای شرکت در دولت بختیار، در کابینه بانرگان مشغول کار شد گو اینکه دست آخر هم برای فرار از ایران به دکتر بختیار متوسل گردید و با تفاق آقایان عباسقلی بختیار و سپهرس آموزگار و منوچهر آریانا بخارج آمد و از ترکیه به آلمان رفت و بعد از چندی که گذارش به پاریس افتاد، حاضر نشد دکتر بختیار را ملاقات کند برای اینکه تصور او این بود که چون در انتخابات ریاست جمهوری نفوذی نام شده است با توجه به مخالفت مائی که با پنی صدر می شود اگر به خمینی و رژیم او نتازد، او را بجای پنی صدر خواهند کمارد و به این جهت تماس با دکتر بختیار را در آن شرایط صحیح نمی دانست.

در ۲۷ روز دوران نخست وزیری دکتر بختیار حوادث گوناگونی رخ داد که شرح

همه آنها فرصت می طلبید اما یکی از جالب ترین حائثه ها دعوت از روزنامه نگاران تهران بود که در بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۴ دیماه ۱۳۵۷ آقایان به منزل دکتر بختیار آمدند و دکتر بختیار خطاب به آنان گفت: «اگر شما از فردا کارتان را آغاز نکنید، من به نخست وزیر نخواهم رفت. شما باید از هیچکس نترسید و بدانید که کسی شما را برای اظهار نظرهایتان مورد تعقیب قرار نخواهد داد مگر آنکه عملی غیر قانونی انجام دهید و یا کسی شما را متهم به متک حرمت کند بر اینصورت مراتب در دادگاه های مدنی مطرح خواهد شد ولی بدانید که آن شاکس من نخواهم بود.»

قیافه ها دیدنی بود. همه حیرت زده به دکتر خیره شده بودند. تا بالاخره آقای سقری بحرف آمد و گفت، یعنی میخواهید بفرمائید کسی مطالب ما را سانسور نخواهد کرد؟ دکتر بختیار جواب داد آید، اصدی در چاپ و انتشار مطالب، مزاحم شما نخواهد بود.

البته آقایان کار را آغاز کردند ولی مثل اینکه به تعریف از دیکتاتور و آقا بالا سر و دستور بنده عادت کرده بودند. عکس امام را در ماه دیدند. موی ریشش را در لای صفحات قرآن و مخصوصاً در سوره بقره یافتند. مقالات آنچنانی در مدح امام نوشتند (اگر امام بیاید) و به چاپ بشارت نامه جبهه ملی پرداختند که از خوانندگی هرق شرم بر پیشانی هر موجود حساسی می نشست. شاعری از جناح چپ، در مدح امام سرود که: «او با عصای موسی، یا میبت صمیمی عیسی و با کتاب محمد می آید» آن دیگری سنگ تمام گذاشت و چنین سرود که: «ای دل شافل این مرد بتدا می ماند.» و جالب تر اینکه بر آن روزها همین روزنامه ها بیشتر از هرکس به دکتر بختیار تاختمند.

اگر بخوایم آنچه را که شاهد بوده ام شرح دهم و حوادث آن روزگاران را بازگو کنم ناچار باید تمام صفحات مجله را بگیرم لذا فعلاً به همین مختصر بسنده می کنم و تنها می گویم که آنچه از ۳۷ روز حکومت دکتر بختیار در خاطره ها مانده شجاعت او در برخورد با حوادث و تسلطش بر اعصاب خود بود. شادروان دکتر شایگان در میداری که بعد از سقوط کابینه دکتر بختیار با او داشتم بمن گفت: «یک چیز را باید بشما بگویم. وقتی اولین صحبت دکتر را از رادیو شنیدم برای یک لحظه فکر کردم که شادروان مصدق زنده شده است. و بعد که مصاحبه هایش را گوش کردم، نوق زنده شدم چون منظورم آمد که این مرد سالها تمرین نخست وزیر کرده است و با وجود آن همه نشواریها و حوادث تلخ، چه اندازه بر اعصابش مسلط است و مطالب را سنجیده می گوید.» او از این پیششهاد بختیار که حاضر است و اتیکانی برای آخوندها در قم درست کند خیلی خوشش آمده بود. شادروان دکتر صدیقی هم بارها از بختیار به نیکی یاد می کرد و او را آزاده ای شجاع و وطن دوست و پاکدامن میخواند. یاد هرسه بزرگوار گرامی باد که نادر مردانی بودند.

پاریس دسامبر ۱۹۹۱

xalvat.com

روزگار نو

رحیم شریفی : چرا بختیار به میدان آمد ؟



... در عظیم خلوت من

http://xalvat.com

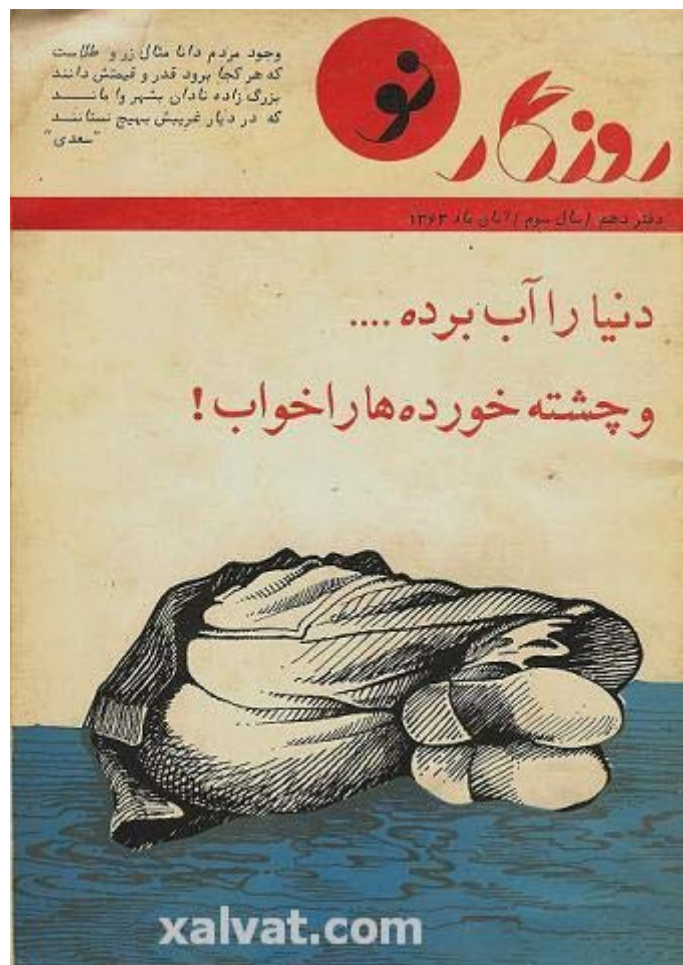


نشر دیگران

<http://xalvat.com>

xalvat@xalvat.com

<http://xalvat.com/xalvat7/Nasher-eDigaran>





روزگار دفتر دهم سال سوم

xalvat.com

آنچه در این شماره میخوانید :

نویسنده	عنوان	صفحه
از اسمعیل پوروالی	دنیا را آب برده ...	از ۳ تا ۱۳
	در چهار گوشه جهان	از ۹ تا ۱۶
	و نگاهی به ایران	از ۱۶ تا ۲۲
از جعفر رائد	نگرانی و دلپره ایرانیان	از ۲۲ تا ۲۳
از دکتر ابراهیم یزدی	سیاست "هویج و چماق" بختیار	از ۲۳ تا ۳۵
از حسن نزیه	نامه نزیه	از ۳۶ تا ۳۹
از یک خواننده	درباره خط نو	۳۹
از مهرداد ارفعی زاده	استبداد و نفت	از ۴۰ تا ۴۹
از منوچهر جمالی	نیرو - مهر - داد	از ۵۰ تا ۵۸
از احمد خلیل الله مقدم	روشنفکران بدهکار و مدعیان بزهکار	از ۵۹ تا ۶۸
از احسان طبری	مقاله طبری	از ۶۹ تا ۷۲
از ا. ع. تافته	درباره ارتشبد فردوست	از ۷۳ تا ۷۵
از کتاب حاشیهای بر تاریخ	و باز مثنوی بنمونه خروار	از ۷۶ تا ۷۸
از دکتر ح. ک.	من کیستم	۷۹ و ۸۰
از سرشار	جنگهای عشقی مک آر تور	از ۸۱ تا ۸۵
ترجمه ابراهیم امامی	شاه و دکتر امینی	از ۸۶ تا ۹۲
از جمشید اتحاد	نگاهی به حقوق بشر	از ۹۳ تا ۹۶
از دوستعلی خان معیر الممالک	عزت الدوله	۹۷
از بامشاد	قصه پر غصه من ...	از ۹۸ تا ۱۰۰





سیاست 'هویج و چماق' بختیار! برای بدست آوردن 'زمان' و 'فرصت'



xalvat.com

چنانکه در شماره قبل آمد

کتاب آخرین تلاشها در آخرین روزها"ی دکتر ایراهیم یزدی که در دل تابستان اسفند در تهران انتشار یافته است، بنظر ما، نظیر فصل انتشارش کتاب گرمی است که از هیچ عبارت آن، سرسری نمی‌توان گذشت و بهمین جهت برای اینکه خوانندگان روزگار نو، از محتوای قسمت‌های اساسی آن بی‌خبر نمانند، ما بر آن شدیم که پاره‌ای از فصول آن را در دو شماره پیاپی ماهنامه بیاوریم و از همه آنهایی که اسفند در این باصطلاح گزارش آمده است بخواهیم که اگر حرفی و مطلبی در جهت تصحیح یا تکذیب، یا تأیید وقایع دارند آن را ناگفته و ننوشته نگذارند و نگذرند و خیال نکنند که با سکوتشان وجدان تاریخ را درباره این شهادت‌ها



بتردید خواهند انداخت و با این تردیدها ، در راه داوری
و قضاوت صریح و صحیح تاریخ مانع و رادع ، بوجود خواهند
آورد که ؛
اگر چه پیش خردمند ، خاموشی ادبست
بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
دو چیز طیره عقل است ، دم فرو بستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی
و اینک دنباله آنچه که در شماره قبل ناتمام ماند :

xalvat.com

بیانیه بختیار در مورد سفر پاریس

تماس و مذاکرات میان شورای انقلاب و بختیار ادامه یافت . بختیار که
نمی توانست بدون نظر "شورای امنیت" کشور را ترک کند لاجرم مسئله را
با آنها در میان گذاشت . شورای امنیت کشور در آنروزها مرکب بود از سران
ارتش و بختیار . شورای امنیت پس از ساعتها بحث و مذاکره بالاخره سفر
بختیار به پاریس و دیدار با امام را تصویب نمود .
آقای مهندس بازرگان در ۷ بهمن ۵۷ نتیجه جلسه شورای امنیت را
چنین گزارش دادند :

"شورای امنیت کشور امروز از ساعت ۹ صبح جلسهای طولانی داشت .
بقول معروف در "حجله" بودند . مذاکرات آنان بر این محور بود که
فرمول یا ترتیبی پیدا کنند که شاهپور بختیار را بفرستند به پاریس .
قبل از ظهر برای کسب خبر و اطلاع از نتیجه مذاکراتشان مع النواسطه
با آنها تماس گرفته شد ، اما گفتند ساعت ۳/۳۰ بعد از ظهر نتیجه
تصمیمات معلوم خواهد شد ، بعد از ظهر تلفن زده شد ، گفتند نیم
ساعت دیگر . ظواهر امر حکم میکند که از مواضع دیشب عقب نشینی
نموده و تعدیل کرده اند . شخص واسط هم این مسئله را تأیید میکند ."
مهندس بازرگان ساعتی بعد مجدداً تلفن زدند و اطلاع دادند که
در همان روز نتیجه راهی شورای امنیت کشور را بدست آورده اند و شورای
امنیت تصویب کرده است که بختیار به پاریس سفر بکند و بختیار اعلامیه ای
هم تهیه کرده . و برای شورای انقلاب فرستاده است که اگر شورای انقلاب با
آن متن موافقت نماید آنرا قبل از سفر پاریس منتشر سازد . آقای مهندس
بازرگان متن بیانیه تهیه شده بختیار را بشرح زیر خواندند :

"من بعنوان یک ایرانی وطن دوست که خودم را جزء کوچکی از این
نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می دانم و اعتقاد صادقانه دارم که
رهبری و زعامت آیت الله العظمی امام خمینی و راهی ایشان میتواند
راهگشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد ، تصمیم
گرفته ام که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصا به پاریس مسافرت کرده و
بزیارت معظم له نائل آیم و با گزارش اوضاع فعلی خاص کشور و

اقدامات خود، ضمن درک فیض، درباره آینده کشور کسب نظر نمایم". این متنی بود که به تصویب شورای امنیت نیز رسیده بود. آقای مهندس بازرگان اضافه کردند که با این متن شخصا موافق هستند و بنظر ایشان ضرر و زیانی ندارد و تعهدی هم در کار نیست. آقای مهندس بازرگان در همین مکالمه تلفنی گفتند:

"قرار است که درباره این مسئله با سایر دوستان (اعضای شورای انقلاب) مشورت کنند. البته هنوز فرصت تشکیل جلسه را پیدا نکرده‌اند. اما مطلب را گزارش میدهند تا آقا هم نظر خودشان را بدهند و جلسه که تشکیل شد همه مسائل را با هم بحث خواهند کرد و نتیجه را باز گزارش خواهند کرد."

علاوه بر شورای انقلاب علمای مهاجر به تهران نیز مورد شور و مشورت اعضای شورای انقلاب قرار گرفته بودند. این علما بمناسبت اعلام بازگشت امام، از تمام بلاد به تهران آمده بودند، اما بعلت بستن فرودگاه و ممنعت بختیار و ارتش از پرواز هواپیماها به تهران و شهرستانها، علمای مزبور در دانشگاه تهران متحصن شده بودند.

آقای مهندس بازرگان در رابطه با نظر علمای مهاجر، طی همین مکالمه تلفنی گفتند:

"علمای مهاجر به تهران نیز این متن را دیده‌اند و با آن موافقت منتهی نظر داده‌اند که در پایان بیانیه بجای "کسب نظر" بیاید: در باب آینده کشور و وضع دولت کسب تکلیف نمایم".

همانشب، بعد از دریافت متن فوق‌الذکر در جلسه‌ای که در حضور امام و مرحوم اشراقی و حاج احمد آقا تشکیل شد گزارش تهران را عیناً خواندم. امام اصل مسئله را پذیرفتند و اصلاح عبارتی علمای مهاجر به تهران را تأیید کردند.

نظر امام این بود که اگر بختیار بیاید تا استعفا ندهد اجازه دیدار را نخواهد داشت نظر ما هم آن بود که با بختیار عیناً نظیر سیدجلال تهرانی رفتار شود. اما اعلام این مسئله در حالیکه بختیار هنوز در تهران بود ضرورتی نداشت. انتشار بیانیه بختیار نیز، همانطور که آقای مهندس بازرگان اشاره کرده بودند، تمهید آور نبود. همانشب با تهران تماس گرفتم و مراتب را به آقای مهندس بازرگان اطلاع دادم.

ظاهراً اوضاع طبق برنامه و تصمیم شورای انقلاب پیش میرفت. قرار شد متن بیانیه بختیار، با اصلاحات مورد نظر روحانیون مهاجر که به تأیید امام هم رسیده بود همانشب توسط بختیار در رادیو و تلویزیون ایران خوانده شود.

xalvat.com

بیانیه امام در مورد سفر بختیار

متن مورد توافق اصلاح شده بیانیه بختیار توسط شورای انقلاب و

علمای مهاجر و تأخیر شده توسط امام، علاوه بر آنکه توسط آقای مهندس بازرگان طی یک مکالمه تلفنی و بشریحی که گذشت برای اینجانب خوانده شده بود توسط آقای مهندس کتیرائی، که در آنموقع عضو و دبیر شورای انقلاب بودند برای مرحوم شهید عراقی نیز خوانده شده بود.

بعد از نیمه شب همان شب حاج احمدآقا به اطاق راقم در مسافرخانه نوفل لو شاتو آمد و گفت که آقا منتهی صادر کرده‌اند و به تهران هم اطلاع داده شده است مبنی بر اینکه بختیار نا استعفا ندهد نمی‌تواند بدیدن امام بیايد. حاج احمد آقا که در تمامی مذاکرات با امام حضور داشت و از مکالمات تهران و برنامه مطلع بود از اینکار ابراز ناراحتی کرد، اما گفت که خوب، کاری است شده و دیگر نمیشود کاری کرد.

آقای شاه حسینی، که در آنموقع عضو کمیته استقبال از امام و مستقر در مدرسه رفاه و توسط مرحوم شهید مطهری در تماس دائم با شورای انقلاب بودند، برای اینجانب شرح دادند که در آنشب، دیروقت، مرحوم عراقی از پاریس بایشان تلفن میزند و متن بیانیه بختیار را که آقای مهندس کتیرائی برای وی خوانده بوده است برای ایشان میخواند و میگوید که امام با آمدن بختیار به پاریس بعنوان نخست وزیر موافق نیستند.

صبح روز بعد، حدود ۷ یا ۸ صبح، مرحوم شهید عراقی به آقای شاه حسینی تلفن میزند و پیامی را که امام خطاب به علمای مهاجر صادر کرده بودند بشرح زیر قرائت میکند و از وی میخواهد که آنرا بدست علما برساند.

xalvat.com

بسم الله الرحمن الرحيم

"حضرات حجج اسلام تهران و سایر شهرستانها دامت برکاتهم آنچه ذکر شده است که شاهپور را با سمت نخست‌وزیری من می‌پذیرم دروغ است بلکه نا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم چون او را قانونی نسیدانم. حضرات آقایان به ملت ایران ابلاغ و اعلام فرمایند که توطئهای است در دست اجرا و از این امور جاریه گول نخورید. من با بختیار تفاهم نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین او و من بوده دروغ محض است ملت باید موضع خود را حفظ کنند و مراقب توطئه‌ها باشد".

انتشار این بیانیه برنامه سفر بختیار به پاریس و استعفاي او را بکلی برهم زد.

روشن بود که بختیار نمی‌توانست در تهران استعفاي علنی بدهد و بعد به پاریس بیايد. اگر او استعفا میداد دیگر نخست‌وزیر نبود و آنوقت دیگر دیدارش با امام غایده و معنایی نداشت؟ در ضمن او نمی‌توانست از تهران خارج شود زیرا در آنروزها برای آنکه امام نتواند به تهران بروند، دولت و ارتش فرودگاهها را بسته بودند و رفت و آمد تمامی هواپیماها متوقف شده بود و بختیار قرار بود با یک هواپیمای اختصاصی ارتشی به پاریس بیايد. اگر بختیار در تهران استعفاي خود را منتشر می‌ساخت و بعد می‌خواست از

تهران خارج شود، با احتمال قوی در تهران کودتا می‌شد. بهر تقدیر با صدور و انتشار بیانیه امام در آن شب، برنامه سفر بختیار به پاریس و استعفا یا او بهم خورد. اینکه چه کسانی باعث این امر شدند در آنموقع معلوم نگشت. بعدها در تهران شنیدم که مسبب این جریان آقایان ربانی شیرازی و خلخالی بوده‌اند.

روز بعد، در ۸ بهمن ۵۷، آقای مهندس بازرگان تلفن زدند، و از بیانیه امام اظهار ناراحتی کردند. ناراحتی ایشان بیشتر از این بود که "اولاً" چرا خلف عهد شده است و در دستگاه امام زیر قول و قرار می‌زنند و آبروی خودشان و ما را می‌برند. ثانیاً "چرا فرصت و یک امکان عالی پیروزی بدون خونریزی را از دست دادیم. آقای بازرگان همچنین اظهار داشتند که: "اینکار نتایج بسیار بدی برای ما خواهد داشت. حالا خواهند گفت که بازرگان می‌خواسته است بختیار را به پاریس ببرد و با آقا آشتی بدهد!!"

پس از صحبت با آقای مهندس بازرگان ناراحتی و نگرانی ایشان را با امام مطرح ساختم و نظر خود را نیز، بشرحی که در بالا اشاره کرده‌ام برای امام توضیح دادم. آقا توضیحات مرا پذیرفتند و گفتند به آقای مهندس بازرگان پیغام بدهید که:

"فقط در صورت اعلام استعفا بختیار قبل از دیدار، خواه در تهران خواه در پاریس، ملاقات امکان پذیر است. صحیح نبود نخست وزیر (بختیار) را بپذیریم و درست هم نبود که بیاید و نپذیریم. با شما هم اگر می‌آمد و نمی‌پذیرفتم بدتر می‌شد. لذا ملزم بودم که بنویسم. مطمئن باشید که کسی بشما این ظن را نمی‌برد. جبران خواهم کرد. الان هم اگر نخست وزیر استعفا کند، چه آنجا چه اینجا و اعلام کند من او را می‌پذیرم. تصمیم را بگیرید و تکلیف آمدن را روشن کنید. چه من هم می‌خواهم تکلیف را روشن کنم."

مطالب آقا را همانروز به آقای مهندس بازرگان تلفنی اطلاع دادم. همانروز آقای مهندس عباس امیر انتظام تلفن زد. شاید این اولین و آخرین مکالمه تلفنی ایشان با نویسنده در پاریس بود.

آقای امیرانتظام در مکالمه تلفنی خود اطلاع داد که او رابط شورای انقلاب با بختیار میباشد و گفت در مذاکرات قبلی سخن از استعفا بختیار در کار نبوده است، بلکه موافقت شده بود که بختیار این نامه را بنویسد و سپس به پاریس بیاید. او همچنین تاکید کرد که در تعقیب تماسها و مذاکرات فی‌مابین بختیار و شورای انقلاب متن بیانیه بختیار بنصوب شورای انقلاب نیز رسیده است. حالا میگویند که تا استعفا ندهد پذیرفته نخواهد شد. در پاسخ سخنان آقای مهندس امیرانتظام، نظر امام را که به آقای مهندس بازرگان پیغام داده بودم عیناً برای او شرح دادم و گفتم که غیرممکن بود آقا، بختیار را بعنوان نخست‌وزیر و قبل از استعفا بپذیرند.



تنها وقتی می پذیرفتند که استعفا می داد. و عملکرد سیدجلال تهرانی را برای او مثال زدیم.

همان شب (۸ بهمن ۵۷) امام در سخنرانی عمومی خود که معمولاً شبها برای ایرانیان ایراد میکردند جریان سفر و دیدار احتمالی بختیار را توضیح دادند :

"من گفتم اگر رئیس دولت ببااید اینجا به قول خودشان ، تا استعفایش را قبلاً" ننویسد و اعلام نکند ، با من ملاقات نمی تواند بکند . این هم که من میگویم استعفا نه اینکه این معنای واقعی استعفا دارد . این نیست . این نخست وزیر نیست نه اینکه نخست وزیر هست و استعفا کند . لکن برای حفظ ظاهر است که حالا ما کلمه استعفا را ذکر می کنیم والا استعفایش یعنی چه ؟ تو اصلاً " نخست وزیر نیستی . این اعلام بکند که من نخست وزیر نیستم . اگر اینکار را کرد "

xalvat.com

مکالمه تلفنی شهید مفتاح و مصاحبه بختیار

پس از انتشار بیانیه امام و منتفی شدن سفر بختیار به پاریس ، وی در تهران مصاحبهای کرد که خبر آنها ابتدا توسط شهید مفتاح دریافت کردیم .

مرحوم شهید مفتاح همانروز تلفنی اطلاع داد که بختیار امروز مصاحبهای کرده است ایشان رکوس مطالبی را که بختیار در مصاحبه اش مدعی شده بود بشرح زیر بیان کردند :

- ۱- نامه ای به آقای خمینی نوشته است ،
- ۲- استقلال مملکت از خمینی و شاه ، برای او بالاتر است ،
- ۳- بخاطر مملکت می مانم ،
- ۴- متن تهیه شده برای آقا بعنوان نخست وزیر نبوده است ،
- ۵- حاضر با استعفا نیستیم ولی حاضر به مذاکره هستیم ،
- ۶- حکومت جمهوری اسلامی باید تدریجی بشود ، و اگر اعلام شود نمی پذیرد و بالاخره ،

۷- اگر خمینی بگوید استعفا بده میگویم نه . اگر هم به ایران بیاید استعفا نمیدهم ،
آقای دکتر مفتاح گفتند که :

"بختیار در مورد فرودگاه گفته است که اگر بگوید فرودگاه باز شود ، حفظ جان آقا و امنیت ایشان بر عهده چه کسی است ؟ اگر باید بدست دولت باشد ، ما (بختیار) مسئولیت حفظ جان او را نمی پذیریم . بختیار همچنین گفته است که فرودگاه بزودی باز میشود اما حفظ جان آقا بعهده کیست ؟"

مرحوم مفتاح سپس اضافه کردند که :

۱ - صحبت‌های بختیار در مطبوعات و محافل خبری داخل و خارج منعکس شده است.

۲ - همه آقایان (روحانیون شهرستانها و سایر رجال و شخصیت‌ها) در آنگاه متحصن هستند.

۳ - خبری از درگیری‌ها نیست.

۴ - رادیو بی بی سی به نقل از مجله روزالیوسف گفته است که آقا فرموده‌اند سادات مرد خوبی است و طرفدار نهضت فلسطین است.

شهید دکتر مفتاح نظر داد که این مطلب را باید تکذیب کنیم.

گزارشات مرحوم دکتر مفتاح را برای امام خواندم. در مورد خبر کذب

بی بی سی (یا روزالیوسف) آقا گفتند که خود من آنرا تکذیب کنم. من نیز

طی یادداشتی برای خبرنگاران آن خبر را تکذیب کردم.

همانطور که آقای دکتر مفتاح گفته بودند، خبرگزاریها سخنان بختیار را

منتشر ساختند. وی در کنفرانس مطبوعاتی ۹ بهمن ۵۷ درباره برنامه سفر

احتمالی‌اش به پاریس و دیدار با امام گفته بود:

"چند روز قبل خدمت حضرت آیت‌الله خمینی که بر ایشان احترام

بسیار قائل هستم و ایشان را یکی از عوامل به حرکت درآوردن انقلاب

با شکوه ملتمان میدانم نامه‌ای نوشتم، در این نامه جزئی و کل وضع

موجود کشور را بیان کردم برای ایشان نوشتم که آمدن ایشان در آن

موقعیت خطرناک است. چرا که دستهای توطئه‌گر ممکن است علیه

جان ایشان توطئه‌ای طرح ریزی کرده باشند بنابراین بهتر است سفر

ایشان با مقدماتی همراه باشد فکر میکنم در اینکار، من نهایت حسن

نیت را بخرج داده باشم. بعد مقدمات سفر به پاریس را فراهم ساختم

چرا که گمان میکردم در یک دیدار حضوری و بدون واسطه بهتر بتوانیم

مسائل را با یکدیگر بررسی کنیم. در آن لحظه که من اعلام کردم به

خدمت ایشان میرسم حضرت آیت‌الله خمینی نامه مرا خوانده بودند و

از تمام جریان‌ها اطلاع داشتند و خیلی خوشحال شدم وقتی نخستین

واکنش‌ها از سوی اطرافیان ایشان و نیز نمایندگانشان در تهران در

جهت تأیید این اقدام بود. اما ناگهان دیروز در یکی از روزنامه‌های

صبح دیدم که ایشان دیدار با مرا مشروط به استعفا من از سمت نخست

وزیری دانسته بودند و این در حالی بود که من میخواستم بعنوان یک

ایرانی در برابر یک ایرانی بنشینم و مشکلات مملکت را حل کنم.

من به عنوان نخست وزیر نزد ایشان نمیرفتم که شرط ایشان شامل

من شود باید از همین جا اعلام کنم من بهیچوجه سنگر خود را به

عنوان نخست وزیر قانونی ترک نمی‌کنم."

در این مصاحبه بختیار همچنین به ارسال نامه‌ای جهت امام اشاره کرده

است ولی ما هیچگاه چنین نامه‌ای را ندیدیم و از کم و کیف آن بی‌اطلاع

هستیم. در پیامی که بختیار توسط سفیر فرانسه برای امام فرستاد به اعزام

نماینده‌ای به پاریس جهت ملاقات با امام اشاره کرده است شاید آنچه در

مصاحبه گفته منظورش همان شخص بوده است. احتمالاً منظور وی، چه در

مصاحبه مطبوعاتی، و چه در پیام توسط فرانسوی‌ها، همان شخصی است که بعنوان نماینده بختیار برای دیدار امام به نوفل‌لوشاتو آمد ولی امام او را نپذیرفتند. جریان از اینقرار بود که در همان روزهای پر سر و صدا، یک روز خبر دادند که شخصی بنام مرزبان به اقامتگاه امام آمده است و خود را نماینده رسمی بختیار معرفی می‌نماید و مدعی است که حامل نامه‌ای از جانب بختیار برای امام است و می‌خواهد نامه را شخصا بدست امام بدهد. بعضی اشخاص که مرزبان را می‌شناختند گفتند که وی دارای دکترای مهندسی الکترونیک از آمریکا است و در هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران کار میکند (یا میکرد)؛ از قرار معلوم وی با هواپیمای ارتشی همراه با همسر خود و اعضای خانواده سرلشکر نشاط رئیس گارد شاهی به پاریس آمده بود. درخواستش با اطلاع امام رسید اما ایشان حاضر به پذیرفتن وی نشدند و قرار شد یکی نفر با او صحبت کند و ببینند پیامش چیست؟ صادق قطب‌زاده که در آن موقع در اقامتگاه حاضر بود، او را پذیرفت و با او صحبت کرد. اما نویسنده از مطالب وی و از پیامی که از جانب بختیار آورده بود مطلع

نشدم. از آنجا که در این زمینه مطالبی در دسترس من نیست، در این باره به یک نفر شخصی مذکور به پاریس مجادف بود. با آخرین روزهای اقامت امام در نوفل‌لوشاتو و درست در شلوغ‌ترین ایام تدارک بازگشت به ایران، بهر تقدیر، خوب ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با امام و همچنین نامه بختیار به امام به رسانه‌های گروهی رسید و بر اساس آن حدس زدند که بختیار، نخست‌وزیر ایران به آیت‌الله خمینی پیام داده است که بختیار آماده است تحت بعضی شرایط کناره‌گیری کند. "نامه‌ها در دسترس من نیستند، از جمله شرایط بختیار، که در نامه‌اش به حضور امام خمینی شرح داده است، یکی آن بود که امام سفر خود را به تهران سه هفته بتعویق بیاورد و دوم اینکه: "اگر آیت‌الله اعلام تشکیل شورای ملی اسلامی را به تعویق اندازد بختیار پس از انتخابات مجلس مؤسسان کناره‌گیری خواهد کرد." علاوه بر این بختیار در نامه‌اش به امام اخطار کرده بود که نمی‌تواند در صورت بازگشت آیت‌الله طبق برنامه‌ای که برای حمله تدارک دیده‌اند، مسئولیت سلامت ایشان را به عهده بگیرد. "ارتش در مقابل کوشش برکنار کردن دولت، که شاه منصوب کرده است و قرار دادن جمهوری اسلامی به طریق خلاف قانون ساکت نخواهد نشست. بنابراین تقاضا دارم لااقل سه هفته بازگشت خود را به تعویق اندازید تا من فرصت برداشتن قدمهایی در جهت تضمین سلامت آقا و انجام خدماتی که قانون اساسی را نقض نکند و در عین حال ارتش را آرام سازد داشته باشم." آیت‌الله در نامه‌اش به بختیار در مصاحبه خود گفته است حاکی از آنست که وی با درسیست جاهل بود یا تجاهاً می‌نمود و گرنه چطور ممکن بود او نفهمد در حالیکه فرودگاه‌های ایران به روی تمام هواپیماها بسته شده‌اند،

چگونه وی می‌تواند بعنوان "یک ایرانی" و نه نخست‌وزیر به پاریس سفر کند. وقتی تمامی فرودگاه‌های ایران بسته هستند آیا سایر ایرانیان هم که نخست‌وزیر شاه نبودند امکان سفر به پاریس و گفتگو با امام برای حل مشکلات مملکت را داشتند؟ و چطور او نمی‌فهمید که سفر وی به پاریس و دیدار با امام، درحالی‌که هنوز نخست‌وزیر شاه است دارای بار سیاسی است، و غیر قابل قبول برای آقای خمینی؟

xalvat.com

تحریف و جنجال خبر گزاریه‌ها

موضوع تماس و مذاکره بختیار با نمایندگان امام در تهران از همان زمانی که شاه ایران را ترک کرد مورد بحث خبرنگاریه‌ها قرار گرفته بود در چهارم بهمن ۵۷. خبرنگاری فرانسه مصاحبه‌ای را که در این باره با راقم انجام داده بود منتشر ساخت. در آن مصاحبه گفته بودم هیچگونه مذاکره‌ای میان امام و بختیار پیش‌بینی نشده است. و اضافه کرده بودم که شورای توسط امام تشکیل شده است و سرانجام قدرت را در دست خواهد گرفت. اما چون خبر سفر احتمالی بختیار به پاریس حتی قبل از انتشار بیانیه بختیار از رادیو و تلویزیون ایران در همه جا منتشر شده بود، خبرنگاران رسانه‌های گروهی که مرتب در نوفل‌لوشاتو حاضر بودند تماس گرفته و تلاش می‌کردند تا خبری در مورد سفر بختیار به پاریس بدست آورند. آنها مرتباً مطرح می‌کردند که آیا امام بختیار را خواهد پذیرفت یا خیر؟ خبرنگاران عموماً "ماجرای استعفا و سپس دیدار سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت با امام را بخاطر داشتند. ولی معذالک می‌پرسیدند آیا بختیار به پاریس می‌آید و با امام ملاقات می‌کند یا خیر؟ خبرنگاری‌ها برای کسب خبر و اطلاع بطور طبیعی به اطرافیان امام متوسل می‌شدند. کما اینکه در این مورد از اینجانب و صادق قطب‌زاده نیز سؤال کردند. آقای قطب‌زاده از مذاکرات بین بختیار و شورای انقلاب در تهران و تماسهای تلفنی بین تهران و پاریس احتمالاً خبر نداشت اما موضع و روحیه امام را میدانست لذا جوابی که هر دوی ما به خبرنگاران دادیم یکی بود. من در جواب سؤال خبرنگار آسوشیتد پرس که آیا امام بختیار را خواهند پذیرفت گفته بودم: بله بشرط آنکه قبل از دیدار امام استعفا بدهد. آقای قطب‌زاده در برابر همین سؤال جواب داده بود که: خیر، مگر آنکه قبل از دیدار امام استعفا بدهد. خبرنگار مزبور که نظیر برخی دیگر از خبرنگاران که هر کدام به جاتی وابسته هستند و گاهی اوقات با کم و زیاد کردن جوابها، خبرها را تحریف می‌کنند، در این مورد نیز شیطنت کرد و جوابهای ما را باین ترتیب گزارش داد که یزدی می‌گوید امام بختیار را خواهند پذیرفت ولی قطب‌زاده میگوید، نخواهند

پذیرفت. خبرنگار در گزارش خود قسمت دوم پاسخی را که هر دوی ما داده بودیم، حذف کرده و فقط قسمت اول را گزارش کرده بود. و بعد هم نتیجه گرفته بود که بین اطرافیان امام اختلاف نظر بوجود آمده است!! محافل و جناحهای ذی‌علاقه نیز هر کدام بنا به ذهنیات و باورهایشان یکی از این دو پاسخ مخابره شده را قطعی تصور کرده و همانرا سنای قضاوت‌های خود قرار دادند. در داخل ایران نیز آنها که با ما بهر حال خصومت داشتند همین اخبار مخدوش خبرگزاریها را علیه ما پیراهن عثمان کردند.

بدنبال انتشار این خبر مخدوش طی اعلامیه مختصری خبر آسوشیند پرس را تکذیب کردم که توسط خبرگزاریها منعکس شد. متن منشور شده خبرگزاریها اگر چه تا مین کننده نظر نویسنده نبود معذک تا حدی مطلب را روشن میکرد.

"یکی دیگر از نزدیکان آیت‌الله اظهارات شاهپور بختیار را دایر بر اینکه مذاکراتی بین نخست وزیر ایران و رهبر شیعیان آغاز شده است تکذیب کرد."

رادیوی بی بی سی، بعد از انتشار تکذیب پذیرش بختیار توسط امام گفت: "در چنین شرایطی قطع شدن تماس بین آیت‌الله خمینی و شاهپور بختیار نخست وزیر، دورنمای وحشتناکتری را پدید می‌آورد."

xalvat.com

استعفای بختیار

آنچه در پاریس بما اطلاع داده شده بود عبارت از این بود که بختیار از برنامه‌های امام در مورد معرفی دولت موقت مطلع شده و می‌دانسته که بایستی استعفا بدهد تا بتواند با امام ملاقات کند.

آیا در تهران و در تماس‌ها و مذاکرات شورای انقلاب با بختیار واقعا توافق شده بود که او استعفا بدهد یا خیر؟ این مسئله آنروزها برای ما مبهم ماند. سرعت وقوع حوادث هم بقدری بود که مجال برای پیگیری این قبیل مسائل نمی‌گذاشت اما وقتی به ایران آمدم معلوم شد که وی نه تنها می‌دانسته است که باید استعفا بدهد تا با امام ملاقات کند بلکه آماده استعفا هم بوده است.

برخی از دوستان نزدیک وی با و توصیه کرده بودند حالا که ننگ انتصاب نخست‌وزیری از طرف شاه جلاد را پذیرفته و بهر حال شاه از ایران خارج شده بهتر است پیش آقا رفته و اعلام کند که با قبول انتصاب از جانب شاه و پذیرفتن این ننگ در واقع غذاکاری کرده و تنها می‌خواسته که شاه با حداقل خونریزی از ایران برود. اما حالا که شاه رفته و تمامی ملت امام را برهبری قبول دارند او وظیفه خود را تمام شده میدانند و خود را کاملاً در

اختیار امام فرار می دهد. شاید اگر بختیار این کار را کرده بود مردم گناه قبول انتصاب از جانب شاه را بر او می بخشیدند و بختیار هم بعنوان کسی که در یک مرحله حساس با قبول نخست وزیری از جانب شاه، راه خروج وی از مملکت و پیروزی بعدی انقلاب را باز نموده و خدمتی کرده است، شناخته میشد. بموجب اطلاعات و اخبار واصله از تهران چنین بنظر میرسید که بختیار تسلیم این نظریه شده بود و بهمین دلیل نه تنها آن بیانه را صادر و منتشر کرد بلکه آماده برای سفر بیابرس هم بود و مهمتر آنکه بختیار استعفاي خود را کتبا نوشته و به اعضای شورای انقلاب در تهران داده بود.

البته در آنموقع نویسنده از این قسمت آخر، یعنی متن خطی استعفاي بختیار اطلاع دقیقی نداشت. اما بعد از آمدن به تهران و بعد از سقوط بختیار و پیروزی انقلاب آقای سید احمد صدر حاج سیدجوادی، از اعضای اولیه شورای انقلاب و اولین وزیر کشور دولت موقت انقلاب در ۱۳ اسفند ۱۳۵۷ در یک مصاحبه مطبوعاتی در رابطه با این مسئله ضمن توضیحاتی متن استعفاي بختیار را در اختیار مطبوعات قرار دادند، آقای صدر حاج سیدجوادی ابتدا توضیح دادند که:

"چون بختیار در انجام مهمترین شرط نخست وزیری اش یعنی بیرون فرستادن شاه از کشور موفق شده بود و ما فکر می کردیم دارد در مسیر خواست مردم گام برمیدارد طرحی بنظرمان رسید باین صورت که بختیار به خدمت امام برسد و استعفاي خود را تقدیم کند و امام هم موقتا اداره امور را به خود او واگذار کنند. بختیار نگران عدم قبول امام بود به او قول دادیم در این صورت عین نامه و امضای او را پس میدهیم، قبول کرد. متن استعفا را برایش فرستادیم و او پس از دستکاریهایی به خط خود که عین آن نزد من است آن را فرستاد و موافقت شد. ولی وقتی که آنرا برای بختیار فرستادیم حاضر به امضاء نشد. این درست در روز پنجشنبه قبل از کشتار تهران بود. یادآوری میکنم تا آنوقت، یعنی در نخست وزیری بختیار، کشتاری در تهران اتفاق نیفتاده بود."

سپس آقای صدر حاج سید جوادی متن نهایی استعفاي بختیار را بشرح زیر در اختیار مطبوعات قرار دادند.

"از آنجا که نهضت اسلامی ملت ایران با اینار خون جوانان عزیز خود به آستانه پیروزی رسیده است، از آنجا که اکثریت قاطع ملت ایران به رهبر عظیم الشان خود امام خمینی ابراز اعتماد کامل نموده است، از آنجا که دولت اینجانب شاهپور بختیار فعلا از طرف اکثریت ملت ایران مورد توجه و علاقه نمی باشد لذا این دولت استعفاي خود را به پیشگاه ملت عزیز ایران به رهبری امام خمینی تقدیم میدارد و با توجه به خدماتی که این دولت در عمر بسیار کوتاه خود در راه رسیدن به اهداف عالی ملت ایران انجام داده است، امیدوار است که بعد از این نیز همراه و همگام سایر آحاد و افراد ملت ایران بتواند بقیه راه



طولانی موفقیت را ببیناید ."

بگفته آقای صدر حاج سید جوانی گویا متن اولیه این استعفا در شورای انقلاب تهیه شده بود و بعد از اصلاح دو سه کلمه که توسط خود بختیار روی آن صورت گرفت متن نهایی به شکل بالا در آمد .

اما چرا بختیار بعداً " زیر بار نرفت و حاضر به امضای آن نشد بطور قطع معلوم نیست . ظاهراً علت آنرا باید در روابط بختیار و ارتش از یکطرف و رابطه هر دوی آنها با آمریکاییها و برنامههایی که ذکر آنها رفت جستجو کرد .

مسئلاً در صورت استعفا بختیار و دیدارش از امام در پاریس دولت او نیز به سرنوشت شورای سلطنت بعد از استعفا سید جلال تهرانی دچار می شد ، یعنی ساقط میشد ، این امر دقیقاً یک پیروزی برای ملت و انقلاب و شکست قطعی برای دشمنان انقلاب اسلامی بود . در جای دیگر بحث شده است که چگونه سیاستهای خارجی ، آمریکا و انگلیس ، در مورد روی کار آمدن بختیار و خروج شاه از ایران با هم توافق کرده بودند ، قدرتهایی که بختیار را روی کار آوردند ، و با روی کار آوردن او شاه را مجبور به خروج از کشور کردند ، بدون شک اجرای برنامههایی را در نظر داشته اند ، آنها بختیار را آورده بودند تا بدست او آن برنامهها را انجام دهند . استعفا بختیار آن برنامهها را بر هم میزد و طبیعی بود که استعفایش را امضاء نکند .

در این رابطه باید به متن و زمان پیغام بختیار به امام توسط سفیر فرانسه در تهران توجه نمود . در همان زمان که وی در تهران با اعضای شورای انقلاب مشغول مذاکره بوده و ظاهراً ابراز آمادگی برای استعفا مینموده است ، یعنی در سوم بهمن ۵۷ ، همزمان از طریق پیام به امام توسط فرانسویها ، گوشش داشته تا بازگشت امام به تهران را هر چه بیشتر عقب بیاورد . بنظر میرسد که بختیار نیز در تلاش بدست آوردن " زمان " و " فرصت " برای انجام برنامههای مورد نظر بوده است و هدفش از تماس با دوستان انقلاب بیشتر سرگرم ساختن آنان بوده است ، بعبارت دیگر حرکات بختیار مزورانه بوده است ، سیاست دوگانه بختیار حتی در مطبوعات خارجی نیز منعکس گردید چنانکه نیوزویک نوشت :

" بنظر میرسد که بختیار در برخورد با مشکلات و مسائل ایران طرفدار اعمال سیاست " هویج و چماق " باشد . جلب توجه مردم از طریق اعمال فرمایشی طموس در همانحال که مخالفین را به شدت سرکوب می کند ."

xalvat.com

بعدها بختیار در کتاب " یکرنگی " خود مدعی شد که :

" استراتژی من به دو اصل استوار بود ، یکی بکوشم و ملاحا را ولو زمانی کوتاه سرگرم کنم و دیگری بر ارتش تکیه کنم . با همکاری ارتش توفیق تحولاتی که من نامشان را لبرال می گذارم . . . امکان پذیر بود ."

پس از این ماجراها ، روز جمعه ۶ بهمن ماه تظاهرات مردم تهران در مقابل دانشگاه به گلوله بسته شد و عدهای کشته و زخمی شدند ، و این اولین

کشتار در زمان نخست‌وزیری بختیار بود. که با این کشتار مسئله آمدن بختیار به پاریس و استعفا و دیدار با امام بکلی منتهی شد و امام اعلام کردند که:

"بعد از این کشتار بختیار یک جانی و آدم‌کش است و حتی اگر استعفا هم بدهد فایده ندارد... او باید بخاطر این جنایت دستگیر و محاکمه شود."

این بود شرح ماجرای استعفا و سفر بختیار به پاریس به منظور دیدار با امام تا آنجا که اینجانب از روی یادداشت‌های شخصی و سایر مدارک موجود می‌توانستم تهیه و گزارش نمایم.



یک نامه

ماهنامه روزگار نو
آقای سردبیر

در صفحه ۳۹ ماهنامه مه‌ماه ۱۳۶۳ (دفتر نهم سال سوم) مطالبی نادرست در کتاب حاشیه‌ای بر تاریخ ایران تحت عنوان "ملت تیرباران شدن سپهبد حاتم فرمانده نیروی زمینی دولت انقلابی ایران" نقل گردیده است که چون اسمی هم از من برده شده، ناگزیر توجه جنابعالی را به نکات زیر جلب و تقاضا دارم در اولین شماره ماهنامه دستور درج آنرا صادر فرمائید:

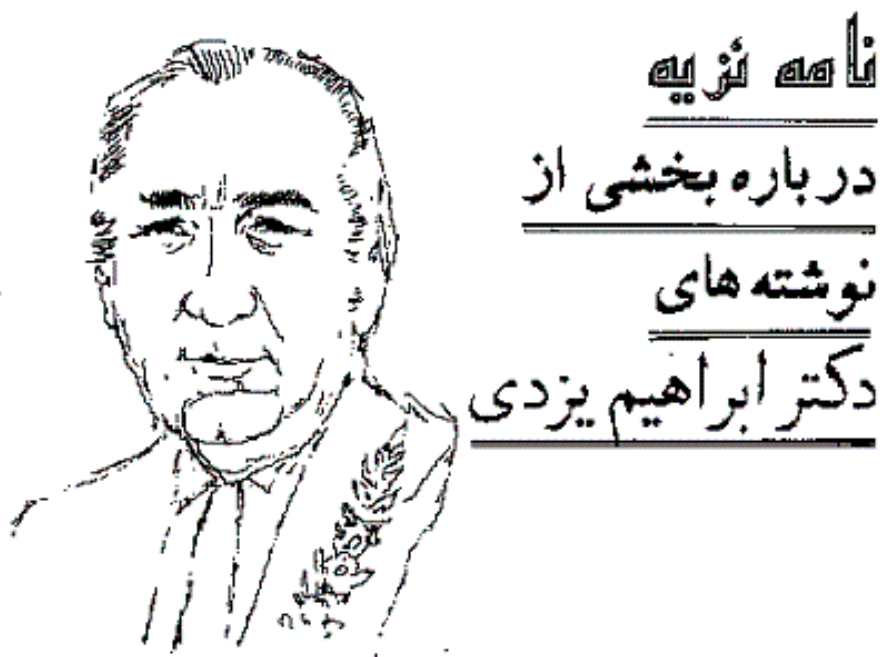
۱- آنچه نوشته شده "سرلشگر قرنی و سپهبد مبصر رئیس سابق شهبانی از قدیم با هم دوست بوده‌اند. هر دو افسر ثوبخانه و در دانشکده افسری هم‌کلاس و هم اطاق بوده‌اند" باید باستحضار برسانم که:

سرلشگر قرنی چندین سال قبل از من از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شده و سالها ارشدتر از من بوده است. بنابراین نمی‌تواند در دانشکده افسری با من هم‌کلاس و هم‌اتاق "بوده باشد". البته ایشان از افسران تاپسته ارتش و مدت طولانی هم رئیس من بوده‌اند.

دوستدار شما

سپهبد حسن مبصر

xalvat.com



xalvat.com

مدیر محترم مجله روزگار نو،

مطالبی که آقای دکتر ابراهیم یزدی در کتاب "آخرین تلاشها در آخرین روزها" از قول اینجانب در خصوص آقای دکتر بختیار نوشته است و شما در شماره نهم از سال سوم مجله روزگار نو نقل کرده‌اید صحت ندارد، یعنی قسمتی از آنها عمداً "و با سو" نیت تحریف شده است و قسمتی کلاً "ساختگی" است، باین توضیح:

۱- طی مدت نخست وزیری آقای دکتر بختیار من هرگز دیداری با ایشان نداشتم و ظرف تقریباً "تمام" همان مدت در خارج از کشور بودم، بنابراین چگونه ممکن و متصور بوده است که من طبق ادعای آقای دکتر یزدی ملاقات و مذاکراتی در (تهران) با دکتر بختیار داشته باشم؟

۲- من در مورد نحوه انتقال قدرت به ملت ایران و ترتیب تشکیل حکومت موقت پیشنهادهایی داشتم که روزی با مرحوم طالبانی در میان گذاشتم و او ضمن تأیید آنها مصراً "خواست" که در اسرع وقت به فرانسه عزیمت نمایم و پیشنهادهای خود را با خمینی در میان بگذارم و من به قصد و تصور پیشگیری از مشکلات و آشوبها و مصائبی که دامنگیر مملکت می‌شد (که متأسفانه شد) به پاریس رفتم، نظریات خود را در دو جلسه یا تصریح به اینکه آقای طالبانی هم با آنها موافقت دارد با اطلاع خمینی

رساندم و او یکی از پیشنهادهای را در خصوص شورای سلطنت (که در جلسه اول با حضور دکتر یزدی، سید احمد خمینی، اشراقی و قطب زاده مطرح شد) نپذیرفت (۱) و پیشنهاد دوم (مبنی بر تأسیس مجمع امنای ملت به صورت مجلس شورای ملی موقت به جای شورای انقلاب) را در جلسه بعدی ظاهراً "پذیرفت ولی هرگز تمایلی به قبول باطنی و اجرای آن نشان نداد. طی دو جلسه مذکور برخلاف ادعای دکتر یزدی گفتگویی درباره آقای دکتر بختیار انجام نگرفت و ناگفته پیداست که مورد و موجبی هم نداشت.

۳ - صبح یکی از روزهایی که در پاریس اقامت داشتم آقای دکتر بختیار تلفنی از اینجانب خواستند خمینی را ملاقات کنم و از طرف ایشان بگویم: "مسائل بسیار مهم و حیاتی وجود دارد که باید حضوراً با اطلاع او برسد و موضوع دارای آن درجه اهمیت است که تبادل نظر درباره آن وسیله نامه و پیغام و تماس تلفنی یا اعزام پیک و نماینده مقدر و مصلحت نیست. من (دکتر بختیار) می‌خواهم به عنوان یک ایرانی مسلمان آقای خمینی را در موضع رهبری از مسائل مذکور حضوراً مطلع سازم که قطعاً برای پیشگیری از یک رشته هواقب نامطلوب بسیار موثر خواهد بود". دکتر بختیار اضافه نمود چند نکته را علی‌الخصوص به آقای خمینی خاطر نشان سازم باین شرح:

x "گفتش‌های شاه برای رفتن جلوی در جفت شد و او رفت که مورد علاقه و انتظار خاص عموم و خود آقا بود".

x در نقل خبر حادثه جلوی دانشگاه و ژاندارمری و طرح عنوان (گشتار) مبالغه کرده‌اند و افسر مسئول واقعه طبق تصمیم شورا (یا کمیسیون) امنیت ملی تحت تعقیب قرار گرفته است".

x در بین نخست وزیر و ارتش اختلافی وجود ندارد معذک از اقدامات احتمالی بعضی از اقراطی‌های درون ارتش غافل نباید بود".

مذاکره تلفنی بسیار کوتاه با دکتر بختیار شامل هیچ مطلب و موضوع دیگری جز این نبود. عصر همان روز به دیدار خمینی رفتم، پیغام دکتر بختیار را رساندم و چون در جمیع مسائل و موارد سیاسی (علی‌الخصوص در آستانه تحولات بزرگ و نیز در شرایط بسیار حساس و پیچیده تاریک) هرگونه مذاکره و تبادل نظر بین دست اندرکاران سیاست و امور مملکت را - علیرغم انواع تضاد و اختلاف نظرها - مفید و لازم می‌شمارم و می‌شردم، از خمینی خواستم پیشنهاد ملاقات و مذاکره را که ممکن است مقرون بر مصالح ملی و عمومی باشد بپذیرد، درباره مزیت خود به ایران هم بعد از مذاکره با دکتر بختیار تصمیم اتخاذ نماید. خمینی قبول ملاقات و مذاکره را مشروط به استعفای دکتر بختیار نمود و من گفتم مصالح عمومی مردم به هر حال اقتضا دارد شما فرصت کسب اطلاعاتی از مسائل مملکتی را مفتنم شمارید و از مذاکره و تبادل نظر با هر کس خصوصاً "دکتر بختیار در شرایط فعلی استقبال کنید و خمینی در شرط استعفا برای ملاقات و مذاکره پافشاری نمود. وقتی از اطلاق خمینی خارج شدم دکتر یزدی را در محوطه محل اقامت



او دیدم. چون از موضوع دیدار و گفتگوی یا خمینی جویا شد مختصری از بیانات و پیامهای دکتر بختیار را که طبعاً شامل نکاتی هم درباره "حقت کردن گفتشهای شاه"، "مبالغه در خبرگشتار ژاندارمری"، "عدم اختلاف بین دولت و ارتش ولی لزوم رعایت احتیاط در مورد افراطیهای ارتش" بود برای او تعریف کردم و رفتم.

دکتر یزدی که به مانند عمال رژیم جمهوری سرآمد نقض اصول امانت و اخلاق بوده جسارت بسیاری در دروغپردازی و تهمت و افترا دارد، پس از چند سال در کتاب خود یا تحریف عمدی سخنان من می نویسد: "دکتر بختیار طی دیداری با نزیه (در تهران؟) گفته بوده است به آقا بگوئید گفتشها را جلوی در در می آوردم نهایت احترام را به امام می گذارم، گشتار هم خیلی کم شده است در ارتش نفوذی ندارم! فرودگاه را بسته اند و این گارها در اختیار من نیست، صرفاً "حفظ ظاهر را می کنم" راجع به آمدن آقا هم تأییدی نمی بینم".

دکتر یزدی برای "باوراندن" و بار آوردن نوشتههای خلاف واقع خود مطالبی را هم (در خصوص قصد دکتر بختیار برای انتقال جنازه دکتر مصدق از احمد آباد به آرامگاه شهدای سیام تیر (که البته ایشان چنین نیستی را داشتند و مگر طی مصاحبهها به آن اشاره کرده بودند) توافق با مهندس بازرگان و بهشتی در تهیه لوایح انقلاب ساواک و تأسیس مجلس مؤسسان) به نوشتههای خود از قول من افزوده است تا حکایت و روایتش با اصطلاح "چسبندگی" لازم را به من و دکتر بختیار بر اساس مناسبات و سوابق سیاسی داشته باشد و خواننده درصحت آنها تردید نکند. و حال آنکه دکتر بختیار در هیچ تاریخی در این موارد مذاکراتی حضوری یا تلفنی با من نداشت.

برای امر از کذب اظهارات دکتر یزدی کافیت در نظر بگیریم که دکتر بختیار، مردی که میل داشته است از موضع قدرت با خمینی سخن گوید ممکن نبود از من بخواهد با اطلاع خمینی برسانم که او "هیچ گونه قدرت و نفوذ و اختیاری ندارد و صرفاً "حفظ ظاهر را می کند" معقول و منطقی هم نبود دکتر بختیار (که طبق اظهار خود دکتر یزدی گانددیدای نخست وزیر از طرف خمینی و شورای انقلاب برای بعد از انقلاب هم بوده) خویشتن را مردی عاجز و ناتوان و فاقد قدرت و اختیار به من و دیگران معرفی کند و بخواهد که خمینی را هم از مراتب عاجز و عدم اختیارش مطلع سازیم؟! در عین حال متوقع باشد که با او به گفتگو بنشیند و مشورت کند!

اما انگیزه دکتر یزدی در نوشتن این مطالب چه می تواند باشد؟ به نظر می رسد یکی از انگیزه های او توجیه موقعی است که در نوفل لوشاتو اتخاذ کرده بود. یزدی مانند بنی صدر مخالف تماس دکتر بختیار با خمینی و یکی از کسانی بود که او را از این کار برحذر می داشت و احتمالاً به این مناسبت یا جعل روایت و تحریف سخنان دیگران در صدد نوعی استناد کاذب و استشهاد غیابی ساختگی با نفی اصول امانت و فضائل اخلاقی است.

حسن نزیه

xalvat.com

(۱) در خصوص شورای سلطنت موضوع به اختصار این بود :

شاه طبق اعلام یکی از رجال طرف مشاوره خود ، در نظر داشت اختیارات خود را به شورای مرکب از پنج نفر شامل سه نفر از ملیون به انتخاب خود آنها (مثلا "بازرگان ، طالقانی سنجایی) و آقایان دکتر امینی و عبدالله انتظام تفویض نماید که به نظر من و آقای طالقانی در آن شرایط سرشار از سردرگمی قابل قبول و به علل زیادی مقرون به مصلحت به نظر می‌رسید ، از جمله به این دلیل که چنان شورای با چنان ترکیبی ممکن بود اولاً " ارتش را از پاشیدگی و هلاکتی محفوظ نگه دارد ، ثانياً " تغییر نظام سیاسی کشور از سلطنت به جمهوری (با فرماندم یا راهی مجلس مؤسسان تحت نظر و تصدی و مراقبت شورا) - از لحاظ ملی و بین‌المللی وجهه حقوقی و سیاسی و مطلوبی پیدا کند ، به این معنی که رژیم وسیله شورا که قائم مقام و نایب و وکیل شاه محسوب می‌شد به فرماندم گذاشته می‌شد

به علاوه به احتمال قوی به تأسیس "جمهوری ایران" به جای "جمهوری اسلامی" منتهی می‌گردید و خمینی درست یا توجه باطنی به چنان نتیجه‌ای که هدفهای مبنی بر خودکامگی‌های او را منتفی می‌ساخت یا پیشنهاد تشکیل شورای سلطنت به ترکیب و ماهیت مذکور (همچنین با تأسیس مجمع امنای ملت، پیشنهاد دیگر اینجانب) شدیداً مخالفت نمود که دکتر یزدی هم اشاره کرده نوشته است : "میان نقطه نظرهای نزیه در مورد انتقال قدرت به طور مشهودی با باورهای امام اختلاف بود ."





ماهنامه آذر ماه (قوس) - شماره دهم (سال ششم) روزگار نو

حاوی اخبار و جریانات آبانماه ۱۳۶۶ هجری شمسی
از ۲۳ اکتبر تا ۲۱ نوامبر ۱۹۸۲ میلادی

xalvat.com

صفحه‌ها	نویسندگان	عنوان‌ها
۲	سردبیر	از ما حرکت ، از خدا برگشت ! (فتح باب)
۳	اسمعیل پوروالی	ما به آتش چه سیاست‌هایی می‌سوزیم ! (بای بسم‌الله)
۶		ایران در ماهی که گذشت ...
۲۰		در لابلای رویدادهای جهان
۲۹		شنیدنیها ، دیدنیها ، خواندنیها
۳۱	جعفر رانند	غریب و وطن
۳۵	م . نگاهی	گورباچف و یک دنیا انتظار !
۴۰	ترجمه س . شهرزاد	پرسترویکا (نوشته میخائیل گورباچف)
۴۷	علیرضا نوری‌زاده	در عرصه مقاومت جای شعر خالیست .
۵۵	نصرالله پورجوادی	ایران مظلوم !
۶۳	ا . ع . نافته	چه کسی بختیار را نخست وزیر کرد ؟
۶۸	سرشار	سوالاتی که ...
۷۱	بیژن	وقایع انفاقیه
۸۱	ناصر زراعتی	نشانی دوست ، یادی از سهراب سپهری
۸۹	پامشاد	قصه پر غصه من و ایران من
۹۴	هومن	تونس ، پایان حبیب بورقبیه (تای تمت)

تصویر روی جلد : بخشی از یک کاریکاتور ، کار "جواد" از روزنامه عکاظ

تصویر پشت جلد : از روزنامه "هرالد تریبون"



چه کسی بختیار را نخست وزیر کرد!

روابط تیمور بختیار و شاپور بختیار



حاشیای بر تاریخ

ا.ع. یافته

xalvat.com

آقای مدیر،

بطوریکه مستحضربند شاهزاده ابونصر عضد نوه مظفرالدین شاه قاجار - خواهرزاده دکتر مصدق و برادر ناتنی مظفر فیروز - یک روز قبل از روی کار آمدن آقای دکتر شاپور بختیار، از ایران خارج شد و پس از چندی با حفظ ملیت خود، تابعیت یکی از کشورهای آمریکای جنوبی را پذیرفت و از طرف آن کشور به او پستی سیاسی داده شد و فعلاً "در فرانسه بسر می برد". علت خروج ناگهانی او از ایران، حتی برای اقوام و دوستان نزدیکش نامعلوم بود زیرا آقای عضد در زمان شاه سابق شاغل مشاغلی از قبیل وزارت و ساتوری و وکالت نبود، اسم او در لیست خارج کنندگان ارز هم درج نشده بود، یا ساواک هم همکاری نگرده بود. می توان گفت او در زمان سلطنت شاه دو عمل مهم ابتکاری انجام داده که باید جزء خدماتش به حساب بیاید. اول اینکه برای اولین مرتبه یک گارخانه خصوصی در خوزستان تاسیس کرد. در تمام مدتی که شرکت نفت ایران و انگلیس انحصار استخراج نفت را



روزگار نسو _____ آذر ۱۳۶۶

در خوزستان در اختیار داشت ، چه در زمان رضاشاه و چه در اوایل سلطنت محمد رضا شاه ، هیچ کارخانه‌ای در خوزستان تأسیس نشد و علت آن این بود که شرکت نفت می‌خواست کارگران آن منطقه ناچار باشند با حقوقی ناچیز در صنایع نفت کار کنند . در دوران ملی شدن نفت هم در این باره اقدامی بعمل نیامد ، ولی پس از آنکه کارخانه تصفیه شکر اهواز تأسیس شد و به کار افتاد ، سایر سرمایه‌داران ایرانی جرات پیدا کردند و در آنجا به تأسیس کارخانه پرداختند .

دوم اینکه او برای اولین مرتبه در ایران گشت چغندر زمستانی را مرسوم نمود . در زمستان که آب‌های زراعی هرز می‌رود و گشت و زرع در بین نیست ، او با ایجاد کارخانه شکر ذرفول و اقدام به گشت چغندر زمستانی به مقیاس وسیع ، خدمت مهمی به خودکفائی کشور از نظر تولید شکر و توسعه کشاورزی در خوزستان نمود .

xalvat.com

من چند ماه قبل برای بدرقه یکی از دوستانم به فرودگاه فرانکفورت رفته بودم . چون هواپیمای " ایران ایر " تا آخر داشت با هم به یکی از کافه‌های فرودگاه رفتیم و چند ساعتی با هم بودیم . دوست دانشمند من که چندین سال با هم در دانشگاه ملی همکار بودیم ، جریان زیر را که مربوط به انتصاب آقای دکتر شاپور بختیار به نخست وزیری می‌شود ، از قول آقای عضد برای من نقل قول کرد . چون در این مقاله از آقایان دکتر علی امینی ، ابو نصر عضد ، دکتر شاپور بختیار و اردشیر زاهدی نام برده شده و خوشبختانه تمام آقایان در کمال سلامت و رفاه در اروپا بسر می‌برند ، اگر مطالب این مقاله به نظر این آقایان نادرست است ، می‌توانند صحیح آن را برای شما بنویسند .

" در اوایل سال ۱۹۸۶ با آقای مهدی ابونصر عضد در هتل براندرا باخر هوف دوسلدورف ملاقاتی داشتم . ضمن صحبت‌های مختلف جریان زیر را برای من تعریف کرد :

مدت کوتاهی قبل از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آقای دکتر علی امینی به من تلفن کرد و گفت با این وضعی که پیش آمده مملکت دارد از دست می‌رود . بهتر است شما فوراً اعضای هیئت رئیسه اطاق بازرگانی و صنایع و عدل‌های از تجار معتبر بازار و رؤسای کارخانجات را دعوت کنید تا با آنها مشورت کرده راه چاره‌ای پیدا کنیم . به ایشان جواب دادم من شخصا نمی‌توانم این کار را بکنم زیرا صلاح من نیست ، ولی با آقای محلوچی صحبت می‌کنم که ایشان این کار را بکنند .

دو روز بعد در جلسهای که با حضور مدیران اطاق بازرگانی و صنایع و عدل‌های از تجار بازار و صاحبان صنایع در منزل آقای محلوچی تشکیل گردید ، آقای دکتر امینی اظهار داشت که در حال حاضر وضع خطرناکی برای مملکت



روزگار نسو آذر ۱۳۶۶

پیش آمده است . بازار و بانکها تعطیل شده اند . اعتصابات سراسری خصوصا " اعتصاب کارگران صنایع نفت ، اقتصاد کشور را فلج کرده و اگر برای رفع این خطر چاره اندیشی نشود مملکت از دست خواهد رفت . من پیشنهاد می کنم بطور جمعی نزد شاه برویم و از او بخواهیم نخست وزیر که مورد تأیید مردم ، بازار و علما باشد انتخاب کنند و خودشان برای مدتی از مملکت خارج شوند و اختیارات را به شورای سلطنت بدهند . و افزود که من هر چه به شاه عرض می کنم که صلاح شما در ماندن نیست و بیشتر از این باعث کشتار مردم نشوید اعلیحضرت می فرمایند من در خارج حوصله ام سر می رود . من خدمتشان عرض کرده ام که خوبست به جزیره کیش تشریف فرما بشوند ، در آنجا لابند نماینده های مادام کلود در خدمتشان خواهند بود و نمی گذارند حوصله شان سر برود .

پس از مذاکرات طولانی که موافق و مخالف ، هر کدام ، در این باره نظرات خودشان را اظهار کردند ، جلسه بدون هیچ گونه نتیجه ای پایان یافت و قرار شد که جلسه بعد در منزل اینجانب تشکیل شود . در موقع خدا حافظی به آقای دکتر امینی گفتم آقای اردشیر زاهدی سفیر ایران در واشنگتن به تهران آمده ، اگر موافق باشید از ایشان هم دعوت می کنم تا این مطالب را دوباره بحث کنیم ، شاید راه چاره ای پیدا کنیم . آقای دکتر امینی با این پیشنهاد موافقت کرد .

روز بعد باز جلسای در منزل من تشکیل شد که آقای محلوجی و چند نفر از تجار و صاحبان صنایع در جلسه حضور داشتند . آقای اردشیر زاهدی هم آمد ، ولی آقای دکتر امینی نیامد . حدود دو ساعت درباره وضع بحرانی مملکت بحث شد . در این جلسه آقای زاهدی پیشنهاد کرد که چون شما صاحبان صنایع با کارگران و مردم تماس و آشنائی بیشتری دارید ، در این موقع که ما دولت نداریم ، خوبست که خود شما دولتی تشکیل بدهید و اگر موافق باشید من هم الان مراتب را به عرض شاه می رسانم و ایشان را برای پذیرفتن دولت شما آماده می نمایم . بر اثر این پیشنهاد سکوتی در مجلس برقرار شد . من از طرف دوستان حاضر در مجلس از حسن ظن آقای اردشیر زاهدی تشکر کردم و گفتم ما چون با امور سیاسی و قشون سرو کار نداشته ایم نمی توانیم در این موقع حساس این مسئولیت را قبول کنیم . در جواب ، آقای زاهدی گفت : حال که شما این پیشنهاد را نمی پذیرید ، من همین امشب حضور اعلیحضرت بی رسم و جریان مذاکرات را به عرض می رسانم و نقاضا می کنم که یکی از این دو نفر ، یا دکتر شاپور بختیار و یا داریوش فروهر ، را برای نخست وزیر در نظر بگیرند . البته من شخصا " دکتر بختیار را ترجیح می دهم ، و بعد رو به من کرد و گفت : چون بختیار از طرفداران دائی شماست ، وظیفه شما ایجاب می کند که به او در این موقع کمک کنید .

پس از رفتن میهمانها من به شرکت هواپیمائی ارفرانس تلفن کردم و برای روز بعد یک بلیط تهران - پاریس رزرو کردم و به پاریس آمدم . این



روزگار نو آذر ۱۳۶۶

آخرین پرواز افرانس از تهران به پاریس بود. دو روز بعد آقای بختیار نخست وزیر شد و جزء نخستین اقدامات او این بود که دو سه شب بعد، در حدود ساعت دو بعد از نصف شب، تعدادی در حدود بیست سرباز و افسر را به خانه من فرستاد تا مرا دستگیر کنند. آنها مقداری از اسباب و اثاث عتیقه مرا شکستند... و یکی از افسران قبل از ترک منزل، به گذاشته من گفت: من به آقای عضو ارادت دارم. به او خبر بده که جانش در خطر است.

از آقای عضو پرسیدم علت این کار او چه بود؟ جواب داد: موقعی که من مدیرعامل کارخانه تصفیه شکر اهواز بودم، آقای مننظم بختیاری که در شرکت مزبور صاحب سهم و از اعضای هیئت مدیره بود، یک روز صبح به دفتر کار من آمد و گفت یکی از عموزاده‌هایم، آقای دکتر شاپور بختیار، زندانی شده و فامیل او محتاج کمک می‌باشند و پیشنهاد کرد که از بودجه شرکت ماهیانه مبلغی به خانم و فرزندان او کمک شود. به او جواب دادم این کار را نمی‌توانم بکنم چون شرکت، سهامداران مختلف دارد. ولی از حساب بانکی خودم مبلغی به شما می‌پردازم و شما از این محل، ماهیانه به فامیل او از طرف خودتان، هر اندازه که مصلحت است، بپردازید. این کار را هم کردم.

پس از دو سال، یک روز در دفتر شرکت مشغول کار بودم دیدم آقای مننظم بختیاری با جوانی باریک اندام و شیک پوش وارد دفتر من شد و گفت ایشان آقای دکتر شاپور بختیار هستند که اخیراً از زندان آزاد شده‌اند و شخصاً آمده است از شما برای کمک‌هایی که به فامیل او کرده‌اید، تشکر کند. چند روز بعد باز آقای مننظم بختیاری پهلوی من آمد و گفت شما که اینهمه محبت به آقای شاپور بختیار کرده‌اید محبتتان را تمام کنید و به او شغلی در شرکتان بدهید.

من روز بعد او را به عنوان معاون مدیر عامل استخدام کردم. مدتی گذشت. یکبار که من برای استفاده از تعطیلات عازم اروپا بودم، آقای بختیار به من گفت اگر اجازه بدهید در غیاب شما من آن قسمت از سهام شرکت را که تا بحال فروش نرفته به فروش برسانم. با پیشنهاد او موافقت کردم. وقتی از سفر برگشتم و نسبت سهامی را که فروخته بود به من ارائه داد معلوم شد ۲۰۰ هزار تومان سهم به آقای تیمور بختیار رئیس سازمان امنیت و ۲۰۰ هزار تومان سهم به ملکه ثریا فروخته است. من خیلی خوشحال شدم و با خودم فکر کردم این دو سهامدار جدید در آینده می‌توانند برای پیشبرد کارهای شرکت موثر باشند. اما وقتی رئیس حسابداری را خواستم و صورتحسابها را مطالعه کردم معلوم شد که شاپور بختیار پول سهامی را که به پاره‌ای از نزدیکان خود فروخته، پرداخته اما از تیمور بختیار و ملکه ثریا برای سهامی که به آنها داده، پولی نگرفته است. دکتر بختیار را خواستم و موضوع را با او در میان گذاشتم و گفتم آقای بختیار من چطور می‌توانم بروم سازمان امنیت از تیمسار بختیار پول مطالبه کنم یا بروم دربار از علیاحضرت ملکه وجه سهامش را بگیرم... او جوابی نداشت، بنابراین موضوع متوقف ماند. دو



روزگار نو آذر ۱۳۶۶

هفته گذشت . یک روز تیمور بختیار با دو نفر آجودان نظامی به دفتر من آمد و پس از خوردن چای از اطاق‌های شرکت بازدید کرد، سئوالاتی هم از کارمندان نمود . بعد از این بازدید، دوباره به دفتر من آمد و گفت من به عنوان یک سهامدار شرکت پیشنهاد می‌کنم شما استعفا بدهید تا آقای دکتر بختیار مدیر عامل شرکت بشود . از این پیشنهاد کم مانده بود دیوانه بشوم . جواب دادم حالا ماه اردیبهشت است ، در ماه خرداد مجمع عمومی داریم . شما پیشنهاد خودتان را در مجمع عمومی سهامداران مطرح کنید .

بعد از رفتن آنها با خودم فکر کردم عجب دنیائی است و منافع مادی چطور تمام مردم را کور و کر کرده است . شرکتی را که من با خون دل تشکیل داده بودم می‌بایستی دودستی تقدیم آقایان بختیارها بکنم . از آن روز به بعد من دیگر دکتر بختیار را در اطاقم ندیدم .

چند هفته گذشت . یکروز صبح آقای آناپای از دربار تلفن کرد که فوراً به دربار بیایید . او هم از سهامداران شرکت تصفیه شکر اهواز و رئیس هیئت مدیره بود . وقتی به دفتر او رفتم ، پس از احوالپرسی گفت : اعلیحضرت از شما فوق‌العاده عصبانی هستند و فرمودند تیمسار بختیار مرتب به من علیه عضو گزارشاتی می‌دهد و خلبل (پدر زنت) دائم به من فشار می‌آورد که بهتر است عضو را بیرون کنید و شاپور بختیار را به ریاست شرکت تصفیه شکر اهواز بگذارید و فرمودند من می‌دانم که این تحریکات از ناحیه شاپور بختیار فلان فلان شده است . به عضو بگوئید اگر فوراً بختیار را بیرون نکند ، من خودی را هم با او از شرکت بیرون خواهم کرد .

با آنهمه صمیمیتی که من نسبت به بختیار نشان داده بودم ، بدیهی است که از این پیغام سخت ناراحت شدم و در اخراج او دیگر تردید را جایز ندیدم . . . و از آن پس با شاپور بختیار روبرو نشدم تا ۲۵ سال بعد که روزی در کلوب فرانسه ، برحسب تصادف ، او را دیدم . . .

xalvat.com

دوست من می‌گفت که حکومت انقلابی تمام دارائی مهندس عضو را اعم از خانه و زندگی ، سهام شرکت اهواز و سهام بانک اعتبارات ایران و حتی املاکی را که در اراک از پدرش به ارث به او رسیده بود ، ضبط کرد . علتش را پرسیدم ، بخصوص آنکه کسی از املاکی که او از پدرش به ارث برده بود مطلع نبود ، و دوستم از قول عضو نقل قول کرد که :

"من بعد از مرگم ، ثلث کلیه اموال و دارائی‌هایم را وقف کودکان یتیم نموده بودم و برای اینکه این اموال از بین نرود ، شاه را وصی کرده بودم و صورت کلیه دارائی خودم را هم در دو نسخه ، یکی را به مهندس احمد مصدق داده و دیگری را به دربار فرستاده بودم . وقتی حکومت انقلابی بر روی کار آمد ، چون در بین اسنادی که در دربار به دست آوردند وقف‌نامه و صورت اموال من هم بود ، به استناد اینکه من شاه را وصی خودم قرار داده‌ام ، تمام اموال را ضبط نمودند ."